

رهائی

نشریه

گروه اتحاد کمونیستی

شماره ۱

اردیبهشت ۱۳۵۷

رجوع به نسخه اصلی:

<http://www.vahdatcommunisti.org/Rehaii-1-2.pdf>

رهائی

از مدت‌ها قبل در نظر بود که نشریه سیاسی گروه انتشار یابد، اما به خاطر مسائل مبرم‌تری که در مقابل گروه قرار داشت انجام این امر به تاخیر افتاد. ارزیابی مجدد از موازین و فعالیت‌های گذشته، کسب تجانس بیشتر، تعیین و تدقیق اهداف و حرکت آینده و تجدید سازمان برای وصول به این اهداف از جمله مسائلی بودند که بر انتشار نشریه از جانب ما اولویت داشتند.

هدف از انتشار این نشریه کوشش در ایفای سهمی است که در رابطه با کار تبلیغی سیاسی در این مرحله از جنبش کمونیستی ایران برای خود قائلیم؛ تبلیغ سیاسی و تحلیل و توضیح مسائل گوناگون در رابطه با جنبش‌های انقلابی بویژه جنبش ایران و منطقه. کوشش ما بر این خواهد بود که بخش عمده مطالب این نشریه در رابطه با تحلیل مشخص اوضاع ایران و منطقه باشد معذا طبیعی است که در صورت ضرورت، از پرداختن به مسائل سایر نقاط غفلت نخواهد شد.

این نشریه، نشریه ارگان نیست و بنابر این تنها مقالات بی امضاء آن منعکس کننده نظر عمومی امضاء گروه اتحاد کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر می‌شوند با آن‌که از جنبه کلی منطبق با نظرات گروه هستند معذا می‌توانند در مورد پاره‌ای از جزئیات مطابق نظر همه امضاء نه باشند. اتخاذ چنین رویه‌ای تنها راه تسریع یک جریان فکری سالم و اجتناب از محدود ماندن در قلمرو جزم‌های مقرر مبتنی بر تعداد افراد معتقد به این یا آن نظر - اکثریت و اقلیت - در حیطه مسائل نظری است.

کوشش ما بر این خواهد بود که صفحات این نشریه را تا حد امکان به درج مسائل تبلیغی - سیاسی اختصاص دهیم. مسائل خاص تئوریک - ایدئولوژیک در مجله مربوطه و یا بصورت جزوات جداگانه منتشر خواهد شد. همچنین تا زمانی که نشریه به فواصل کوتاه منتشر نشود تبعا قادر به درج همه اخبار نخواهیم بود با اینهمه سعی می‌کنیم اخبار مهم را بشرطی که فاصله زیادی از آنها نه گذشته باشد، همراه با تحلیل‌های کوتاه منتشر سازیم.

به امید آینده

گروه اتحاد کمونیستی

برای لیبرال صحبت از "دموکراسی" بطور اعم امری طبیعی است، اما مارکسیست هرگز این سؤال را فراموش نخواهد کرد که:

"برای چه طبقه‌ای؟"

لنین

ایران:

رفرم یا انقلاب

نشریه رهائی

اردیبهشت ۱۳۵۷

مبارزات توده‌ای اخیر مردم ایران از چند جهت در دهه‌های اخیر بی‌سابقه بوده است. از سالهای ۲۹ - ۳۲ به بعد هیچگاه میزان و دامنه و سرعت رشد حرکت مردمی به این شدت نبوده است. قبل از اینکه به علل و انگیزه‌ها، مشخصات و ویژگی‌های این جنبش، و چشم انداز آن بپردازیم، در پرتو حوادث اخیر باید نظری به تحلیل‌های گذشته بیفکنیم و رویدادها را که نه دیگر در مقوله پیش‌بینی‌ها بلکه عمدتاً در عداد وقایع تحقق یافته هستند، مورد بررسی قرار دهیم، این کار بمنظور پشت سر گذاشتن یک مرحله، ارائه یک جمع بندی، و تشخیص راه آینده ضروری است. اپوزیسیون ایران اگر نخواهد مانند گذشته در سطح جدهای تصنعی کلیشه‌ها و فورمولها باقی بماند وظیفه دارد که با ارائه جمع بندی از گذشته، در روشن کردن راه آینده بکوشد. این نوشته سهمی است در ادای این وظیفه.

ما در نوشته قبلی، خود "[بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ](#)"، سه طیف متفاوت را در حرکات یک ساله اخیر ایران مشخص کردیم:

۱ - زحمتکشان که انگیزه اساسی آنان عینیت شرایط هستی آنان است. تشدید استثمار، رشد تضادهای سرمایه‌داری، بارز شدن کذب چشم انداز رفاه در اثر رفرم‌های انقلاب سفید و آشکار شدن عملکرد آن در افلاس و ورشکستگی خرده‌بورژوازی سنتی و تبدیل آنان به فروشندگان نیرو کار... از عوامل اساسی حرکت آنان است، بعلاوه تشدید تورم، بحران اقتصادی رژیم ایران و بحران عمومی سرمایه‌داری جهانی - و امکاناتی که در اثر آن برای تشدید مبارزه بوجود می‌آید - نیروی محرکه بیشتری به حرکت آنان می‌دهد و شتاب آنرا بیشتر می‌کند.

از آنجا که در ایران سازمانهای نماینده و منعکس کننده خواست زحمتکشان وجود ندارد، این حرکات طبقاتی خود جوش، هدف حرص و طمع بخش‌هایی از بورژوازی و خرده‌بورژوازی مرفه قرار می‌گیرند. اینان برای "رهبری" این جنبش بدون رهبری، بمنظور وجه‌المصالحه و معامله قرار دادن آن، بر یکدیگر سبقت می‌گیرند.

۲ - بورژوازی خصوصی و بازمندگان "بورژوازی ملی"، ایدئولوگهای آنها و خرده‌بورژوازی مرفه و نظائر آنها که انگیزه اساسی آنها شراکت در قدرت سیاسی (بقول خودشان "همکاری صمیمانه" با جناح حاکم کنونی سرمایه‌داری)، و از این طریق تامین حفظ و گسترش سرمایه خود و یا موکلین خود است. سیاست جدید امپریالیسم جهانی، قدرتمندی جناح غیرنظامی در امریکا و سیاست "دفاع از حقوق بشر" آن، امکان حرکت و اعتراض را برای این بخش که در گذشته بخاطر خطر نیفتادن منافع خود، علیرغم ناراضی بودن نسبی، ساکت بود فراهم آورد. این بخش با آن که برای رهبری حرکت زحمتکشان دندان تیز کرده است اما بنا بر ماهیت طبقاتی خود مخالف "هرج و مرج"، اعمال قهر و هرگونه اقدامی است که از جانبی منافع آنرا به خطر اندازد و از جانب دیگر "رهبری" آن را که کل پشتوانه سیاسی اوست، مورد سؤال

قرار دهد. تاکید‌هایی که این بخش بر نفی "کارهای افراطی"، و ضروری نشان دادن این مسئله به جهانیان که: "ملت ایران دارای فهم و شعور سیاسی و رهبر برای داشتن آزادی و دموکراسی" است، می‌کند به بهترین وجهی امید و هدف آنرا نشان می‌دهد چه بگفته خود آنان:

"اگر نظام موجود به هر ترتیبی از بین برود جانشین آن جز هرج و مرج و کشاکش و اختلافات میان نیروهای بدون رهبر چیز دیگری نمی‌باشد. "(از اعلامیه شاخه پیشرو برای اتحاد نهضت ملی ایران)"

۳ - بخش‌های بینابینی و مختلط که توسط روشنفکرانی نمایندگی می‌شود که حول کانون نویسندگان و فعالیتهای آن گرد آمده‌اند. انگیزه اساسی حرکت این بخش مسائل روبنائی، فقدان آزادی و وجود خفقان شدید است. مشخصه این بخش اختلاط شدید آن، عدم تمایز و تفکیک نیروهای در درون آن است که از طبقات مختلف و متعارف اجتماعی الهام می‌گیرند. در این طیف از عناصری مانند دکتر مهدی بهار که سالهاست به امید اشاره از جانب اربابانش برای جلوس بر کرسی صدارت (!) روز شماری می‌کند تا نویسندگانی که بجز قلم خود چیزی ندارند بچشم می‌خورند. عدم تجانس این بخش، این امر را از گذشته برای ما مسلم می‌کرد که دیر یا زود تجزیه‌ای در درون آن صورت خواهد گرفت و مرزبندی‌ها روشن‌تر خواهد شد. حوادث چند ماه اخیر به روشن‌ترین وجهی وجود بخش‌های مختلف در حرکت کنونی ایران را که برای عده‌ای در آغاز کار نامرئی بود روشن ساخت. نگاهی به مسیر حرکت بخش‌های فوق نه تنها صحت این مدعا را اثبات می‌کند بلکه رهنمودی نیز برای آینده خواهد بود.

۱ - حرکت و تعرضات زحمتکشان - بلحاظ اهمیت فراوان این اعتراضات توده‌ای، ما آنرا تحت عنوان جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲ - حرکت مرتبط با بورژوازی "ملی" و خرده‌بورژوازی مرفه - این حرکت که با مانیفست مشهور سه تن از رهبران سابق جبهه ملی، عریضه به "پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه" آغاز شد در مسیر خود محتوای انحرافی خویش را بیش از پیش آشکار کرد بعدی که حتی برخی از نیروهای که از نظر پایگاه طبقاتی نیز چندان امتیازی بر آنها نداشتند از آن دوری جستند. کوشش‌هایی که برای تشکیل مجدد جبهه ملی انجام گرفت مواجه با شکست شد و رهبران حتی نتوانستند در میان خود توافقی بوجود آورند. عده‌ای از آنها منجمله داریوش فروهر و چند نفر از بازماندگان جامعه سوسیالیست‌ها تجمعی بنام "اتحاد نیروهای جبهه ملی" بوجود آوردند. عده‌ای دیگر منجمله دکتر سنجابی و مهندس بازرگان "کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر" را تشکیل دادند. مذاکرات و گفتگوها و قرار و مدارهای آنان به نتیجه نرسید و حتی بدبینی‌های گذشته نسبت بهم که اساساً حول اختلاف سلیقه و جاه طلبی‌های شخصی بود تشدید یافت. مهذا گروه بندی‌های فوق در عین حفظ اختلافات درونی خود، در مورد مسائل خاصی ضرورتاً موضع مشابه داشته و در چند ماه گذشته مکرراً بر سر این مواضع پافشاری و اصرار کرده‌اند. این مواضع عبارتند از:

الف - اصرار بر مسالمت جوئی و حفظ نظم و قانون و نشان دادن وجود رهبری (آلترناتیو). این اصرار که در ابتدا با موعظه و پند و اندرز به مردم شروع شد در نهایت خود به منجلا ب اتهام زنی و ارباب در غلتید. در ابتدا از مردم می‌خواستند که آرامش را رعایت کنند، در مرحله بعد اعمال کسانی را که مسالمت جو نبودند کمک به ساواک تلقی کردند و بالاخره

بیشتری را بجائی کشاندند که مبارزات عظیم توده‌ای اخیر و خراب کردن و آتش زدن موسسات دولتی و نهادهای وابسته به آن را کار رژیم شمردند. این اظهارات بخوبی میزان سقوط و ابتذال این رهبران و اندازه دشمنی و خصومت آنان را با هرچه که تحت کنترل رهبری بی کفایت آنان نیست نشان داد، تا آنجا که حتی خبرنگار روزنامه انگلیسی گاردین در مصاحبه خود نتوانست از این امر که مطابق دعاوی این آقایان، گویا رژیم ایران سراسر کشور را علیه خود شورانده است، اظهار شگفتی نکند.

امروز این "رهبری" تا حد بسیار زیادی افشاء و منفرد شده‌اند. مهمترین اقدام را در این مورد مردمی کردند که با نفی و طرد آشکار شیوه‌های مورد توصیه این آقایان - حفظ نظم و قانون ارتجاعی - امید آنان را در سوار شدن بر موج اعتراضات توده‌ای مبدل به یاس کردند. اگر روشنگری نیروهای آگاه و شدت خشم مردم کمتر از آن می‌بود که عملاً واقع شد، امکان تحقق این آرزوهای جاه طلبانه چندان بعید هم نبود و امروزه بشکرانه کوشش، و در تحقق خواست "همکاری صمیمانه" این آقایان، کابینه‌ای ائتلافی داشتیم تحت زعامت آقایان آموزگار و هویدا و شرکت تنی چند از رهبران وجیه‌المله در مناصبی مانند وزارت معارف، تا "بجوانان" درس حفظ نزاکت و قانون بیاموزند و آنان را برای "کامروا" کردن انقلاب سفید ترغیب نمایند.

در حالی که انقلابیون ایران موسسات دولتی را منفجر می‌کنند، در حالی که توده‌های مردم با دست خالی در گروه‌های هزاران نفری به ادارات و بانک‌ها حمله می‌کنند، هنگامی که حتی برای عقب مانده ترین عناصر روشن شده است که تظلم خواهی و عریضه نویسی و سیاست بازی قادر نخواهد بود رژیم ددمنش پهلوی را حتی یک گام به عقب نشینی وادارد.... عده‌ای رجال سیاست باز، ترسو و جاه طلب به مردم حمله میکنند، آن‌ها را ساواکی می‌خوانند، و در مقابل با امریکا مغازله می‌کنند و با شاه لاس می‌زنند. سرنوشتی نکبت‌بارتر از این برای بورژوازی "ملی" متصور نبود.

۳ - کانون نویسندگان

ایرادات اساسی که در کانون نویسندگان مشاهده می‌کردیم عبارت بود از:

الف - فاصله گیری از انقلابیون و تعدد در ابراز آن.

ب - سعی در تفکیک امر آزادی نویسندگان از آزادیهای اجتماعی برای مردم.

ج - مخدوش کردن مرز میان راست و چپ، میان نویسندگان وابسته به رژیم و نویسندگان مترقی، و تن دادن و ارائه پلاتفرم راست.

ما در این ایرادات و انتقادات خود مصر بودیم و انتقاد را خصوصاً متوجه عناصر مترقی کرده بودیم. بنظر ما این اقدام نویسندگان مترقی غلط و اشتباه بود، و می‌بایست تصحیح شود. ما در این انتقاد تنها نبودیم. بسیاری دیگر نیز در ایران و خارج بر این نویسندگان ایراد گرفتند و فشار آوردند. اکنون بنظر می‌رسد که این فشارها از لحاظی موثر بوده است و گام‌هایی از طرف پاره‌ای از نویسندگان در مسیر تصحیح بر داشته شده است. در این اواخر کسانی مانند محمود عنایت و بهار عملاً از جمع امضاء کنندگان نامه‌ها و قطنامه‌ها طرد شده اند. همچنین کنایات و اشارات به دارندگان "تنش‌های افراطی" و فاصله گیری از آنها - لااقل در سطح کانون -

متوقف شده است و حتی ابرازات سمبولیکی در بعضی از نطق‌ها و نوشته‌ها بچشم می‌خورد حاکی از یک تلاش در شرایط خفقان برای رساندن پیام آشنا. این‌ها البته در خور شناسائی است و تشخیص. علاوه بر این بنظر می‌رسید که یکی دیگر از اشتباهات اساسی در حال تصحیح باشد ولی متأسفانه لااقل تا کنون چنین نشده است. توضیح آنکه اعلامیه‌ای بنام "موضع کانون نویسندگان ایران" پخش شد که مواضعی مترقی را بیان می‌داشت. این اعلامیه شامل ۴ بند و یک توضیح بود و ضمن رد سانسور و خواستن آزادی اندیشه و بیان و قلم اظهار می‌داشت که:

"این آزادیها عام است و شامل همه افراد مردم ایران می‌شود." "کانون نویسندگان ایران... از حق خدشه ناپذیر عامه مردم ایران برای بیان و نشر نظرات و عقاید خود قویا پشتیبانی و دفاع می‌نماید"

"از آن جا که آزادی‌های اندیشه و بیان و قلم از مجموعه آزادی‌های اجتماعی و سیاسی جدائی ناپذیر است و جز در صورت استقرار رژیم دمکراتیک نمی‌تواند بحصول به پیوندد، کانون در عین حفظ استقلال خود موظف به پشتیبانی معنوی و احیاناً عملی از همه سازمان‌ها و احزاب دمکراتیکی است که از آزادی‌های نامبرده دفاع کرده، در راه استقرار و شمول آن به همه افراد مردم ایران می‌کوشند."

بدین ترتیب این اعلامیه، مواضع بطور فاحش غلط گذشته، مبنی بر خواست آزادی برای نویسندگان در انتزاع از سایر مسائل اجتماعی را تصحیح می‌کرد و می‌توانست نشانه‌ای از طرد قاطع پلاتفرم راست باشد. متأسفانه اما چنین نشد.

کانون نویسندگان در بولتن خبری خود انتساب این اعلامیه را به کانون نفی کرده است! (بعبارت دیگر اعلامیه را پس گرفته است). این مسئله آنچه را که ما در گذشته بیان کردیم به غیر قابل انکارترین وجهی اثبات می‌کند و آن وجود تلاش از جانب پاره‌ای از نویسندگان مترقی در رهائی از پلاتفرم راست تحمیلی بر کانون، در نقد و طرد آن و در تصحیح مواضع گذشته است. این امر که این نویسندگان مترقی موضع گرفته‌اند و سپس کانون از اعلامیه فاصله گرفته است، نشان می‌دهد که موضع راست و محافظه کار هنوز چقدر قوی است. این امر ضرورت مبارزه پیگیر و همه جانبه را علیه راست، علیه متزلزلین و علیه محافظه‌کاران و علیه همه کسانی که به پلاتفرم راست گردن می‌نهند بیش از پیش نشان می‌دهد. این امر نه تنها وجود مبارزه بین راست و چپ، تلاش چپ برای رها کردن کانون از چنگ مواضع راست را اثبات می‌کند بلکه مواضع کسانی که خارج از کانون سعی در توجیه و ندیدن ایرادات آن داشتند را بیش از پیش افشاء می‌نماید. اکنون این قبیل اعتذار طلبان قاعدتاً درسی آموخته باشند و از کلی گویی‌ها و عدم برخورد منتقدانه خود، تحت عنوان کلی، مبهم و عوامفریبانه "دفاع از کانون" شرم‌منده باشند. این امر علی‌الخصوص برای آن "کمونیست‌هایی" باید خجالت‌آور و آموزنده باشد که بصورت دایه‌های مهربان‌تر از مادر در تائید توجیه مواضع غلط کانون سینه چاک می‌دادند. معجونی از راست و چپ را تحت پلاتفرم راست بطور غیر منتقدانه می‌پذیرفتند و به کسانی که از راست روی‌ها انتقاد می‌کردند می‌تاختند.

گذشت صرفاً چند ماه نشان داد که چه مبارزه ای بین هواداران پلاتفرم راست و چپ در کانون درگیر است، وظیفه عناصر چپ را در حمله بی‌امان به پلاتفرم راست و افشاء آن در عین دفاع از

حق موجودیت کانون روشن‌تر ساخت و مدافعین عوام‌فریب کانون - و در حقیقت متعذرین راست روان - را افشاء نمود.¹

این مبارزه تا زمانی که پلاتفرم چپ بر کانون مسلط شود باید ادامه یابد و تنها در آن زمان است که امر دفاع از کانون صرفاً به دفاع از حق داشتن کانون محدود نخواهد شد و دفاع و حمایت از فعالیت‌های کانون نیز وظیفه کلیه نیروهای مترقی خواهد بود.

* * *

اکنون باید دید مسائل فوق که قابل پیش‌بینی بودند و پیش‌بینی شده بودند، مسائلی که حتی اندکی اطلاع از اوضاع ایران آشنائی با شیوه برخورد علمی نیز می‌توانست آن‌ها را قابل فهم کند، چرا از طرف بخشی از اپوزیسیون ایران نه تنها فهمیده نشد بلکه کوشش شد که با توسل به هر سفسطه و مغلطه‌ای، به دروغ و تحریفی، از حل آن جلوگیری شود. هنگامی که ما نظرات خود را مصرراً بیان می‌داشتیم و بر ایرادات خود پافشاری می‌کردیم، با انواع بی‌صدافتی‌ها و اتهامات مواجه شدیم. در این موارد ما صرفاً از این امر در شگفت بودیم که بعد از آن که مسیر حواث صحت نظر ما را اثبات کند این متعذرین بورژوازی چه خواهند گفت؟ آیا این بار نیز با یک چرخش محیر العقول مدافع جنبش مردم - مخالف رهبری سنتی و جاه‌طلب خواهند شد؟ بنظر می‌رسد که چنین است، و درست به این ابن‌الوقت‌ها مجال دوباره داد. باید بیاد داشت که مبارزه در جهت انقلاب از مبارزه با اپورتونیست‌ها جدائی پذیر نیست.

در میان کسانی که در چند ماه گذشته جنبش مردم را از حرکات رهبران خود گمارده تفکیک نمی‌کردند و راست و چپ و گرگ و میش را مورد لطف و حمایت بیدریغ - "دفاع" - خود قرار می‌دادند، انواع گرایش‌ها بچشم می‌خورد. پاره‌ای از گرایش‌ها شناخته شده هستند و از این جهت کسانی که به دنبال آن می‌روند علی‌القاعده می‌دانند که چه می‌خواهند بنا بر این جدل با آن‌ها صرفاً بخشی از جدال ایدئولوژیک عام است و بدین مقاله مربوط نیست. ما در گذشته به پاره‌ای از این نظریات بر خورد کرده‌ایم و در آینده خواهیم کرد. اما اکنون تاکید بیشتر و افشاء گری را باید در مورد گرایش‌هایی انجام داد که ظاهراً ناشناخته هستند، یا بعبارت دیگر، انحرافات و ابتذالهای گذشته را در جامه‌ای "نو" عرضه می‌کنند و عده‌ای از افراد ساده لوح را گام به گام، بدون آن که منزل و مقصد نهائی را به آن‌ها بگویند، بدنبال خود می‌کشانند.

از میان گرایش‌های شناخته شده چند موضع در نوع خود بدیع و جالب بوده است. عده‌ای از تروتسکیست‌ها از آنجا که شنیده‌اند بحران سرمایه‌داری مصادف با پرشدن انبارها از کالاهای اضافی، کاهش نرخ سود و بیکاری است، و باز از آنجا که جامعه ایران را نیز جامعه سرمایه‌داری در بحران می‌دانند، در جستجوی "ماهیت بحران فعلی رژیم ایران" به این ریشه‌یابی مخیرالعقول رسیده‌اند که در ایران: "بحران کلاسیک اشباع تولید است که برای اولین بار

¹ - لازم است که تاکید شود که تصحیح مشی کانون الزاماً بصورت اخراج یکایک نویسندگان راست، کسانی که در گذشته مواضع راست گرفته‌اند و یا احتمال دارد در آینده بگیرند نیست. مسئله اساسی وجود پلاتفرمی است که خط مشی صحیح را تضمین کند. مسئله اساسی این است که شرابطی وجود داشته باشد که هر نویسنده‌ای بتواند نظر خود را در کانون بیان کند و نه این‌که پلاتفرم کانون بصورت عامل جدید سانسور مانع از ابراز نظرانی شود که نویسندگان راست نمی‌خواهند. در یک کانون دموکراتیک هم نویسنده‌ای که هنر را بخاطر هنر می‌خواهد و هم نویسنده‌ای که هنر را صرفاً جلوه‌ای از زندگی اجتماعی می‌داند ممکن است شرکت داشته باشند، اما هنگامی که مشی اول حاکم بر کانون شود، در حقیقت نویسندگان مترقی به خط مشی راست گردن گذاشته‌اند و سانسور را از اداره نگارش به مرکز کانون منتقل کرده‌اند. همین امر در مورد سایر مسائل و ایرادات صادق است.

سرمایه‌داری ایران با آن روبرو شده است، یعنی اشباع تولید در رشته‌های تولیدی موجود، تنزل نرخ سود، عدم امکان سرمایه‌گذاری در رشته‌های جدید تولید ... "(کندوکا و ۷) این که مدافعین این نظر انبار بنادر را با انبار کارخانه‌ها اشتباه گرفته‌اند و از "اشباع تولید" سخن می‌گویند صرفاً می‌تواند موجب تبسم گردد، ولی معلوم نیست تنزل نرخ سود در ایران^۲ را از کجا آورده‌اند و با چه چیز اشتباه نموده‌اند، و یا هنگامی که متون درسی اقتصاد را در جستجوی علل بحران بررسی کرده‌اند اساساً عنایت کرده‌اند که بحران "انواع" دارد و نمی‌توان فورمولی را از جایی حفظ کرد و سپس آنرا به واقعیات تحمیل نمود و تحلیل مارکسیستی ارائه داد؟ بدون تردید کسانی که آنقدر از وضع ایران بی‌اطلاع‌اند که سخن از اشباع تولید و تنزل نرخ سود و عدم امکان سرمایه‌گذاری جدید در ایران می‌کنند و این‌ها را عامل اساسی بحران اخیر ارزیابی می‌کنند تا زمانی که چنین رویه‌ای دارند نه در سرنوشت این جنبش و نه هیچ جنبش دیگری که احتیاج به مشاهده و تفکر و اجتناب از جزم‌های خود ساخته دارد کوچکترین تأثیری نخواهند داشت. فورمولهائی نظیر:

سرمایه‌داری پدیده‌ای جهانی است، در جهان سرمایه‌داری بحران اشباع تولید است، در ایران نیز که جزئی از سیستم جهانی سرمایه‌داری است قطعاً وضع چنین است... فرمولهائی بسیار آسان است و بهمین دلیل بسیار بی‌فراجم.^۳

حزب توده، حزبی که قیام ۱۵ خرداد را منتسب به ارتجاع سیاه می‌کرد، این بار نیز به همان منجلاّب در غلتید. این حزب که "تحلیلش" را از وضع ایران از دهان گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق ارائه داده بود، در گستاخی گوی از همگان ربود؛ اقدامات قهرآمیز مردم ایران را حرکات ساواکی‌ها یکسان دانست... و باقی قضایا معلوم. اما چه کمیتة مرکزی در نظرات خود پیگیر باشد، مردم ایران در طرد آنان پیگیرترند. باشد که مردم بار دیگر ثابت کنند که چه کسی به دشمن خدمت می‌کند. آن همه ضجه و فغان در "انتقاد از خود" در مورد رویه حزب در ۳۰ تیر بگوش کسی موثر نیفتاد. انتقاد از خود بیست سال دیگر در مورد تحلیل‌های فعلی آن‌ها فقط موجب ریش‌خند خواهند بود.^۴

از ذکر مواضع پاره‌ای از مائوئیست‌ها و نیمه مائوئیست‌ها که بدنبال توهم "دیکتاتوری دموکراتیک خلق" در صدد انجام انقلاب دموکراتیک ملی در ایران هستند می‌گذریم و آن‌ها را در عالم تخیل لذت بخشی که به معیت "بورژوازی ملی" وصول آن برایشان میسر است باقی می‌گذاریم. این گرایش‌ها نیز برای دیگران ایجاد توهم نمی‌کنند، و به تدریج مشمول زمان می‌شوند. باید همان طور که گفتیم تأکید را اکنون بر گرایش‌های "ناشناخته" شناخته شده گذارد.

^۲ - جالب این جاست که نقل قول فوق از پارگرافی است که طی آن دلیل "فرار سرمایه" از ایران شرح داده می‌شود. بعبارت دیگر بنظر نویسندگان نرخ سود در غرب بالاتر از ایران است و بنابر این سرمایه به خارج فرار می‌کند!

^۳ - همان طور که گفتیم در این نوشته قصد پولمیک با این گرایش‌ها را نداریم و گر نه نشان میدادیم که چگونه این نوع ریشه‌یابی منجر به ابرازات درهم و آشفته ای می‌شود که از یک جانب دفاع از حرکات بورژوازی را توجیه می‌کند و از جانب دیگر می‌گوید: "البته انقلابیون ایران حتی از این که فروهر و سایرین حق گفتن این حرف را هم داشته باشند دفاع می‌کنند، ولی دفاعشان بهمین جا ختم می‌شود" یعنی به همان موضعی می‌رسند که ما وسایر مخالفین رهبری ابراز کرده بودیم و ظاهراً مورد پسند نبوده است.

^۴ - این نکته را نیز نگفته نباید گذارد که پس از آشکار شدن وسعت بی‌نظیر حرکات اخیر، حزب توده اعلامیه‌ای منتشر کرد و در آن موضع‌گیری له یا علیه قهر را فرصت طلبانه مسکوت گذارد و اساساً دکرای از آن به میان نیاورد! بعید نیست اگر مسئله قهر و شدت مبارزه توده‌ای گسترش یابد، اعلامیه بعدی مدعی "دفاع" از آن هم بشود. اما همان‌طور که گفتیم دیر گاهی است که این رویه شناخته شده است.

پیری در عنوان شیب

گلوکسمانیسم - ارتداد دوم

تنها سرمایه‌داری ایران نیست که دفورمه، نامتجانس، سرطانی، همجوان و هم فرتوت است. گرایش‌های کمونیستی نیز، بخصوص در خارج از کشور، تحت تاثیر مستقیم قطب بندی‌های جهانی، انحراف و ارتدادهای مختلف‌الشکل محافل و عناصر و جریان‌های غربی، در آرامش و فراغت خاطر از درگیری در هر گونه مبارزه جدی از این بلایا مصون نمانده است. اگر در مورد گرایش‌ها و انحرافات "دوران کودکی" هنوز امیدی به رستگاری باشد، در باب نشانه‌های فساد و زوال، رخوت و یاس، وسقوط به دامن امن مادر - بورژوازی - امیدی به نجات نیست.

جنبش ماه مه ۶۸ فرانسه بعلا مختلف - واز مهمترین آن‌ها خیانت حزب "کمونیست" - شکست خورد. بورژوازی هم از شکست جنبش، و هم از این امر که این شکست بدون خون ریزی قابل ملاحظه‌ای صورت گرفت بطور مضاعف خرسند گشت. از جانب دیگر، این شکست نمی‌توانست در میان پاره‌ای از فعالین، بویژه جاه طلب‌ترین آن‌ها که در اثر غیبت کادرهای حزب کمونیست در موضع رهبری جنبش وسیع‌تر از ظرفیت خود قرار گرفته بودند، موجب انفعال نشود. شکست موجب انفعال و سپس ارتداد شد^۵. ولی ارتداد همواره در تاریخ حفظ صورت را برای توجیه خود ضروری شمرده است. این بار نیز ارتداد مدت ها حفظ ظاهر کرد. یکی از فعالین این جنبش - گلوکسمان - تدریجاً با حفظ تعلیق صوری به کمونیسم به ارائه نظریات رسوا و منسوخی از مرتدین گذشته، در جامعه‌ای نو دست‌زد: "روشنفکران چیزی به‌جز انحراف برای جنبش کارگری نمی‌آورند" "سوسیالیسم علم نیست"، و غیره. در ابتدا حتی کوشش می‌شد که با آوردن نقل قول از مارکس و انگلس به این ترهات صحنه گذارده شود. مهم نبود که چه نقل قولی از چه متنی و درچه محتوایی. مهم این بود که هنوز در ابتدای کار تائید مارکس ضروری بود. بنا براین هدف، تحمیق کسانی که مارکس را خوانده‌اند نبود، هدف کسانی بود که می‌شد با "آئوریت مارکس" آن‌ها را بدنبال خود کشید. آقای گلوکسمان بالاخره به کمک چند سرخورده دیگر محفلی بنام "فلاسفه جدید" بوجود آوردند تا بطور سیستماتیک ثابت کنند "سوسیالیسم علم نیست". خرسندی مضاعف بورژوازی سه چندان شد، تا جایی که بالاخره آقای ژیسکاردستان در اظهار مراتب قدرانی، حضرات را جمعاً به صرف شام در کاخ الیزه دعوت کردند و به این تفاهم مشترک رسیدند "که هم راست و هم چپ در فرانسه برای دموکراسی خطرناکند" وال‌خ.

برخی از این "فلاسفه" اکنون هم خود را معطوف به نشان دادن انحراف موخر مارکس و "کاتاستروفیست"^۶ شدن او کرده‌اند. اگر این امر برای مارکسیست‌ها رویه برنشتاین را تداعی میکند برای ساده دلان سرخورده و بی اطلاع میتواند بحثی "نو" تلقی شود خصوصاً که اینان حتی‌المقدور از اشاره به استدلالات و گفته‌های اسلاف خود ابا می‌کنند. مطابق این نظر "مارکس

^۵ - تکیه ما در اینجا بر اثرات شکست جنبش ماه مه است اما این مسئله نباید علل و نتایج بروز جنبش ماه مه و نیز دستاوردهای آن را تحت‌الشعاع قرار دهد. جنبش ماه مه که پس از قریب ۴۷ سال اولین جنبش توده‌ای طبقه کارگر در کشورهای صنعتی غرب در زمان صلح بود نقش مهمی در تغییر جو بدبینی و یاس مکاتب آکادمیستی - مارکسیستی غرب (مکتب فرانکفورت، آلتوسر، سارتر) - که خود نتیجه شکست‌های دهه بیست و پس از آن بود - بازی کرد. با این همه در مورد مکاتب فوق باید گفت که علیرغم جو یاس و عزلت در پناهگاه فلسفه، بجز در مورد استثنائاتی نادر، کسی از آنان مرتد نشد و به بورژوازی نه پیوست و حال آن که موارد ارتداد در صفوف فعالین ماه مه فراوان‌تر از استثنائات بود.

^۶ - کاتاستروفیسم در این مفهوم البته با مفهوم معمول‌تر آن (اعتقاد به تلاشی نظام صرفاً در اثر رشد تضادها و ندیدن نقش مبارزه متفاوت و حتی از لحاظی متضاد است).

جوان" معتقد بود که مناسبات اجتماعی بطور تدریجی و مسالمت جویانه تغییر می‌کند و سوسیالیسم بدین طریق از بطن جامعه زائیده و پدیدار می‌شود و نه طی یک فاجعه (کاتاستروف) هنگامی که جامعه آماده باشد، سوسیالیسم پدیدار می‌شود. توسل به قهر نشانه آماده نبودن شرایط مادی برای سوسیالیسم است. اما مارکس بتدریج منحرف شد و معتقد به ضرورت اعمال قهر گشت....

اگر این ابرازات شباهت به تزه‌های دوران ارتداد کائوتسکی و نظریه "انقلاب سالم و غیر تراژیک" او دارد بر "فلاسفه جدید" حرجی نیست، چه آن‌ها جدید هستند و فیلسوفانی هستند که کائوتسکی را نخوانده‌اند. بنظر آن‌ها روزالوکزامبورگ نیز به این دید کاتاستروفیستی از سوسیالیسم دچار شد، اما از همه بدتر و مستحق نفرت بیشتری لنین است که یک کودتای خونین - که بدتر کاتاستروف است - نظر خود بر جامعه تحمیل نمود. مارکس جوان یا مارکس پیر، انتخاب با آن‌هاست. لنین یا ژیسکار، باز هم انتخاب با آن‌هاست.

اما گلوکسمانیسم ایرانی بدبخت‌تر، زبون‌تر و حقیرتر از معادل فرانسوی خود است. اگر "فلاسفه جدید" از برنشتاین و کائوتسکی چندین دهه پیش بدون ذکر مآخذ می‌دزدند، هوداران ایرانی آن‌ها همین نظرات را از دوله و گلوکسمان‌های حقیرتر معاصر "بعاریت" می‌گیرند (ایضا بدون ذکر مآخذ)، ولی مانند بسیاری از پدیده‌ها در سطحی نازل‌تر و مبتذل‌تر عرضه می‌کنند.⁷

مقایسه مانیفست آقای ژیسکار ("دموکراسی فرانسوی") با مانیفست سه تن از رهبری "آزادیخواه" جبهه ملی، مقایسه یک بورژوازی گردن کلفت جمهوریخواه با بورژوازی‌های جبون سلطنت طلب⁸، مقایسه مرتدین فرانسوی و ایرانی میزان این ابتذال را بدست می‌دهد.

* * *

اما کافی نیست که صرفاً متوجه ارتداد و انحراف بود. باید شرایط ظهور و دلایل بینشی و ایدئولوژیک آن‌ها را شناخت. ما برای یک لحظه تصور می‌کنیم که منحرفین نه بر مبنای فرصت طلبی ریشه‌دار و عوامفریبی و جاه‌طلبی، بلکه بر مبنای نداشتن جواب به مسائل خاصی به بیراهه کشیده شده‌اند.⁹ در این صورت باید دید اشکال کار در کجاست و چرا عده‌ای "کمونیست" مدافع ژیسکارهای حقیر وطنی می‌شوند. باید دید نکته اساسی استدلال آن‌ها برای تحمیل مردم چیست.

⁷ - برای نشان دادن میزان گجی و عوامفریبی اینان، اشاره‌ای به تز "سوسیالیسم علم نیست" ضروری است. مرتدین اصیل معتقدند سوسیالیسم اوتوپی است؛ دیکتاتوری پرولتاریا مفهومی تضادمند و غیر قابل تحقق است چون: طبقه هیچگاه یک کلیت منسجم را تشکیل نمی‌دهد و همواره ترکیب ناآبایی از دستگاه‌ها، گروه‌ها و سری‌هاست" و لهذا به حاکمیت بوروکراسی منجر می‌شود؛ و غیره. اما ارتداد حقیر آنچه از این‌ها می‌فهمد فقط این است که "سیوسیالیسم علم نیست" دلیل این ابراز هم "وطنی" است، یک بازی جاهلانه با لغات: مگر نه این است که سوسیالیسم از بطن جامعه بر می‌خیزد همان طور که کاپیتالیسم از بطن فنودالیسم برخاست؟ بنابر این سوسیالیسم مانند کاپیتالیسم یک **پروسه واقعی** است و نه علم...

اما این لغت بازارن سفسطه‌گر تنها یک نکته را فراموش می‌کنند به عناصر تحمیل شده توضیح دهند، و آن اینکه: آری سوسیالیسم یک پروسه واقعی است، اما علم به قانونمندی این پروسه، شرایط پدیداری آن، و عمل در جهت کمک به پیروزی عوامل پدیداری بر عوامل بازدارنده آن نیز سوسیالیسم نام دارد!

⁸ - از حسن تصادف، رهبران آزادیخواه در یکی از اعلامیه‌های خود اشاره‌ای به جامعه معبود خود کرده‌اند که ذکر آن خالی از لطف نیست: "نه سال پیش هنگامی که میلیون‌ها فرانسوی دست به اعتصاب عمومی و تظاهر زدند و حتی کار به زد و خورد کشید (!) چون **حکومت برگزیده مردم بود** در طی چهل روز فقط یک نفر زخمی و کشته شد" (اتحاد نیروهای جبهه ملی)! میلیون‌ها مردم علیه حکومت "برگزیده مردم" شورش کردند، سر همه آن‌ها زیر آب رفت و خون از بینی کسی نیامد. چرا اعلیحضرت موافقت نمی‌کنند چنین باشد؟ رهبران حق دارند متحیر باشند.

⁹ - چنین فرضی البته در غالب موارد مجازی نیست و اندکی آشنائی به گذشته و حال مرتدین، قدری تعمق در ابرازات متظاهران و دائم‌التغییر آن‌ها، مختصری توجه به حرکت و وجنات آن‌ها نشان می‌دهد که خود خوب می‌دانند دروغ می‌گویند. معذا ما چنین فرض می‌کنیم که آن‌ها به استدلال خود باور دارند، چون حتی اگر موارد معدودی باشد که استدلالات مشابهی بطور جدی و نه ریاکارانه از طرف کسانی مطرح شود - که چنین است - بررسی آن ضروری می‌گردد.

از چه راهی وارد می‌شوند تا افراد ساده لوحی را که علی‌القاعده تعلق خاطری به رهبری بورژوا ندارند بدنبال آن‌ها روانه سازند، به حمایت از کابینه ائتلافی و بالاخره به ضیافت شام بکشانند.

دو آترناتیو

فاشیسم یا لیبرالیسم

در ابتدا کوشش می‌شد که ماهیت طبقاتی رهبران سابق جبهه ملی مسکوت گذارده شود. اینان صرفاً "آزادیخواه" بودند. اینان "ضدفاشیست" بودند و غیره. اما افشاگری‌ها خیلی زود پرده از چهره این آزادیخواهان برکشید. ماهیت بورژوائی اینان در حقیقت روشن‌تر از آن بود که به مجرد ارائه تقسیم بندی طبقاتی غیر قابل انکار باشد. بنابر این ناگهان پرده عوض شد. همان بازیگرانی که دیروز سعی در استتار ماهیت طبقاتی رهبران داشتند، به میعت عده‌ای دیگر جبهه جدیدی گرفتند. به ما و دیگران که برنامه و خواسته‌های رهبری را افشاء کرده بودیم پرخاش کردند که مگر از بورژوازی لیبرال انتظار دیگری جز این می‌توان داشت؟! به عبارت دیگر به مخالفین ایراد می‌گرفتند که گویا از بورژوازی لیبرال انتقاد کرده‌اند که بورژوا هستند!! اما این شیرین‌کاری موثر نیفتاد چون هر کس که با شعور وداع نکرده بود می‌دانست که کسی از بورژواها انتقاد نکرده است که چرا کمونیست نیستند! آن‌ها افشاء شده‌اند! ماهیت آن‌ها نشان داده شده است. نقاب آزادیخواهی فوق طبقاتی از چهره آن‌ها فرو کشیده شده است. انتقاد، متوجه متعذرین آن‌ها، توجیه گران آن‌ها در جامه عاریتی کمونیسم بوده است.

ما همچنین نشان دادیم که این "آزادیخواهان" حتی در محدوده بورژواگری خود پس مانده و زبون هستند. ویلسون نخست وزیر سابق انگلستان که خود را سوسیالیست می‌دانست در مورد سرمایه‌داران انگلیسی می‌گفت: "ما از آن‌ها انتقاد نمی‌کنیم که چرا سوسیالیست نیستند. سخن ما اینست که آن‌ها حتی کاپیتالیست‌های خوبی هم نیستند." و اگر متعذرین بورژواهای وطنی بما خرده بگیرند که از آقای ویلسون نقل قول آورده‌ایم - چه ما از منبعی نقل کردیم که برای آن‌ها قابل فهم باشد - تکرار می‌کنیم که ما ابداً در مورد کسانی مانند آقای امینی نه انتقاد کردیم و نه حتی افشاءگری. ایشان یک بورژوای محترم وابسته به امپریالیسم و "آزادیخواه" هستند و هرگز هم جز این ادعا نکرده‌اند. اما ما رهبران شما، رجال "آزادیخواهی" را که عریضه به شاه می‌نویسند و این جانی حرفه‌ای را در مقام خود رسمیت و مقبولیت می‌بخشند - و چقدر شبیه است این کار آنان به زیارت سادات از بیت المقدس و رسمیت شناختن سلطه صهیونیسم - این "محترمین" را که ادعای رهبری مردم را دارند ولی مردم خشمگین را ساواکی می‌خوانند، این عناصری را که در مقابل شاه و رژیم جبون و زبون و برعکس در مقابل خلق گستاخ و موهن هستند، افشاء کردیم، و از شما متعذرین آن‌ها انتقاد کردیم و در این انتقاد نشان دادیم که بسیاری از شما از قماش همان رهبری هستید. ما به شما و رهبران شما انتقاد نکردیم که چرا مبارزه رادیکال نمی‌کنید. انتظار چنین معجزه‌ای حتی به مخیله کسی هم خطور نمی‌کند! اما هنگامی که شما علیه خلق عاصی موضع می‌گیرید، آن‌ها را شیشه شکن و ساواکی می‌خوانید، و یا هنوز از کسانی که آن را چنین خطاب می‌کنند "دفاع" می‌کنید، مستحق طعن می‌شوید.

بهر حال مسائل فوق بزودی روشن شدند و نتوانستند کسی را بفریبند تا آن که آخرین گلوله توپ رفورمیسم، یعنی "تز دو آلترناتیو" شلیک شد. این تز صرفاً تز طرف پیروان سنتی رهبری مطرح نمی‌شود بلکه بطور غیر مصرح و پوشیده بعنوان نکته اساسی همه گرایش‌های مدافع مبارزه "بورژوازی ملی" و مدافع همکاری با "بورژوازی ملی" ارائه می‌شود، بنابر این توجه مختصری به آن ضروری است.

تز: دموکراسی بورژوائی برای مبارزه کارگران شرایط مساعدی را بوجود می‌آورد، بنابر این:

نتیجه ۱ – همواره برای استقرار دموکراسی بورژوائی باید کوشید.

نتیجه ۲ – هر کسی که چنین نکند بنفع فاشیسم عمل کرده است. بعبارت دیگر یا دموکراسی بورژوائی و یا فاشیسم. باید یکی را انتخاب کرد.¹⁰

این تر در آنچه که در صورت قضیه می‌گوید، درست است. اما مسئله اساسی در آن چیزی است که **نمی‌گوید**، در نتیجه‌گیری‌های درهمی است که می‌کند و در قیاس‌های مستتری است که در بطن دارد. قدری آن را می‌شکافیم.

در روسیه قبل از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، مناسبات تولیدی سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌داری رشد بسیار کرده بودند ولی **نهادهای دولت** همچنان در دست تزار و اشراف فئودال باقی بود. قدرت سیاسی در دست طبقه بورژوا **نبود** و لذا میان مناسباتی که نهاد دولت برپایه آن قرار داشت و در جاودانی کردن آن می‌کوشید، و آنچه تولید فزاینده سرمایه‌داری اقتضاء می‌کرد عدم تجانس وجود داشت. بورژوازی ناراحت از این وضع، می‌خواست که نهاد دولت را متناسب با حوایج مناسبات تولیدی خود کند. انقلاب بورژوا دموکراتیک راه وصول به آن هدف بود. بنابر این بورژوازی، لنگان و خیزان، مشتاق و مردد، آرزومند و مترلزل، برای فرا رسیدن آن بنوعی کوشش می‌کرد. در ایران اما وضع بدین‌گونه نیست. طبقه حاکم در ایران طبقه بورژواست. نهاد دولت در دست بورژوازی است. دربار شاه یعنی مرکز قدرت سیاسی دربرگیرنده بزرگترین بورژواهاست. علاوه بر این شرکای دربار نیز از بزرگترین بورژواهای ایران بشمار می‌روند. بورژوازی تحت حمایت اربابان بین‌المللی خود بر مسند قدرت است. جدال بورژوازی خصوصی با بورژوازی بوروکرات نظامی، جدال دو طبقه، یعنی جدالی بر مبنای دفاع از دو نوع مناسبات تولیدی مختلف (مانند روسیه) نیست. جدال آن‌ها، جدال درونی بخش‌های مختلف **یک طبقه واحد** – جدال درونی سرمایه‌داری – است، و نه جدال طبقه فئودال و سرمایه‌دار. بنابر این، قیاس شرایط ایران با اوضاع روسیه تزاری، بحساب این که هم تزار دیکتاتور بود و هم شاه دیکتاتور است، یک قیاس مبتذل و سطحی است. حاکی از ندیدن و نشناختن موقعیت طبقات و مناسبات طبقاتی است. یک تحلیل مارکسیستی نیست. برخورد عوامانه است.

ما در این جا وارد این بحث که تنها انقلاب اجتماعی دوران انقلاب سوسیالیستی است نمی‌شویم. این مسئله در نوشته‌های **دیگر** مورد بحث قرار گرفته است.

¹⁰ – ما در گذشته اسنادی را ارائه دادیم که نشان میداد رهبران جبهه ملی در سال ۱۳۴۳ با همین نحو برخورد با مصدق مبارزه می‌کردند و او را تهدید می‌کردند که اگر با ما موافقت نکند "دستگاه حاکمه بسی شادمان خواهد شد." رجوع شود به "**چه نباید کرد؟**" صفحه ۶۸.

معذا چنان که خواهیم دید حتی بر فرض پذیرفتن انقلاب بورژوادموکراتیک از جانب عده‌ای، برداشت‌های متفاوتی خود را نشان می‌دهند.

کمونیست‌های روسیه در ۶۰ - ۷۰ سال پیش معتقد به ضرورت انقلاب بورژوادموکراتیک در آن جامعه قبل از انقلاب سوسیالیستی بودند، اما برداشت‌ها و اهداف کاملاً متفاوت بود. یک برداشت انقلاب بورژوادموکراتیک را مرحله‌ای مستقل و مجزا می‌شمرد (انقلاب مرحله‌ای). برداشت دیگر این انقلاب را صرفاً مدخلی بر انقلاب سوسیالیستی می‌دید. منشویک‌ها برداشت انقلاب مرحله‌ای داشتند. طی این برداشت اکونومیستی، جامعه پس از وقوع انقلاب بورژوادموکراتیک سرعت در راه گسترش مناسبات تولیدی سرمایه‌داری حرکت می‌کرد. این مناسبات به منتهای رشد خود می‌رسد و انقلاب سوسیالیستی فرا می‌آید. نوشته‌های لنین و بویژه تزه‌های آوریل در تئوری، و سپس انقلاب اکتبر در عمل، نقطه اختتامی بر این دعوی گذاشتند ولی این بعد ها بعهد کائوتسکی افتاد که با چرخش از مواضع قبلیش (در آثاری مانند "انقلاب اجتماعی"، "راه بسوی قدرت" با نگارش "تروریسم و کمونیسم"، پرچم افتاده منشویک‌های روسیه را در آلمان بدست گیرد و "کودتای اکتبر" را محکوم کند. افشاگری بی‌امان کمونیست‌هایی مانند روزالوکزامبورگ و لنین، همه اعتبار کائوتسکی معتبر را از بین برد، اما برداشت اکونومیستی از مناسبات اجتماعی و انقلاب، به صورت دیگر - چه بسا تحت نقاب حمله به کائوتسکیسم - به حیات خود ادامه داد.

بجز این اکومنیست‌های شناخته شده، دیگران نیز از دید انقلاب مرحله‌ای مصون نبودند، از جمله استالین به داشتن چنین برداشتی متصف شده است. تا آن جا که می‌دانیم استالین صراحتاً در مورد جدا کردن دو انقلاب بصورت فوق نظر نداده است، اما پراتیک او در زمان قدرت، و نیز نظراتی که در زمان او و به نیابت از او در رد انقلاب مدام مطرح می‌شد، به طور قطع حاکی از وجود چنین برداشتی است.¹¹ برداشت‌های اکونومیستی در بهترین شکل نمایشگر بینش قدری (فاتالیستی) از تاریخ، و در بدترین حالت، نمودار اعتماد به رسالت جاودانی بورژوازی است. و این هر دو چنان ریشه‌های عمیقی در پاره‌ای از بینش‌ها دارد که صرفاً با بی‌اعتبار شدن کائوتسکی‌ها و پلخائف‌ها از بین نمی‌رود.

بر مبنای دید انقلاب مرحله‌ای، چون وقوع انقلاب بورژوادموکراتیک یک مرحله مستقل و ضروری است بنابر این وظیفه اصلی کمونیست‌ها کمک به تسریع انجام این انقلاب است. مطابق این تفسیر، طبقه کارگر صرفاً پس از بقدرت رسیدن بورژوازی، شرایط لازم را برای فعالیت و مبارزه خواهد یافت، و طی پروسه‌ای (که معلوم نیست چقدر طول کشد - در غرب قرن‌ها طول کشیده) انقلاب سوسیالیستی خواهد کرد. و باز مطابق این دید، از آنجا که بقدرت رسیدن بورژوازی و برقراری دموکراسی بورژوائی (که گویا حتماً همراه با آن خواهد بود) در همه موارد پیش شرط ضروری امکان مبارزه گسترده طبقه کارگر است، بنابر این همه قدرت باید در راه برقراری دموکراسی بورژوائی مصروف شود. این یک جانبه‌نگری تا بدان جا پیش می‌رود و پیش رفت که همان طور که می‌دانیم کمینترن تحت تسلط استالین در راه محقق کردن این توهم دستور داد که تمام احزاب کمونیست تحت رهبری بورژوازی لیبرال برای نابودی فاشیسم بکوشند.

¹¹ - مائوتسهدون انقلاب دموکراتیک نوین را انقلاب مستقل مرحله‌ای نمیداند بلکه آن را انقلابی با شرکت همه "خلق" به رهبری طبقه کارگر می‌داند که در تکامل خود منجر به برقراری سوسیالیسم می‌شود. ما در نوشته "اندیشه مائوتسهدون و سیاست خارجی چین" از زاویه‌ای دیگر به این برداشت برخورد کرده‌ایم، معذا از اظهار این شگفتی نه می‌توانیم خودداری کنیم که چگونه برخی از مائونیست‌های ایرانی، مدافع انقلاب دموکراتیک نوین به مفهوم مرحله‌ای شده‌اند؟ تنها احتمال ممکن اینست که اینان بیش از آنچه که مائونیست باشند استالینیست هستند و گر نه سخن از کمک به بورژوازی و نه کمک گرفتن از بورژوازی نمی‌کردند.

از آن جا که وجود دموکراسی بورژوائی ضروری است - و این برای او نه بصورت دیالکتیکی در رابطه با قدرت طبقه کارگر، بلکه بصورت یک جانبه و مکانیکی مصداق داشت، بنابر این همه چیز، ولو سرنوشت و مشی احزاب طبقه کارگر، باید فدای حصول دموکراسی بورژوائی شود و شد.¹² این یک جانبه نگری جوابی به این مسئله نداد که اگر قرار شود ارگانی که (همراه با سایر تشکیلات طبقه کارگر) قدرت اجراییه این طبقه است مسخ گردد تا دموکراسی بورژوائی بدست آید، طبقه کارگر بعداً با چه نیروئی به مقابله برخاورد خاست؟ آیا با نیروی احزاب و سندیکاهائی که بورژوازی بقدرت رسیده برایش مجاز خواهد داشت؟ با انواع احزاب "کمونیست" و سندیکاهای کارگری که در غرب و شرق بر ویرانه احزاب اولیه رشد کرد؟ آیا "بهترین" این احزاب سرنوشتی جز "احزاب طبقه کارگر" فرانسه و ایتالیا خواهند داشت؟ آیا این دید به آن نظر شباهت نخواهد داشت که در ابتدا برای رسیدن به هدفی فرض کنیم که باید به عنوان **مرحله اول** از مسیر خاصی عبور کنیم بدون اینکه حتی به نحوه عبور توجه کنیم مبادا این عمل موجب شود که در انتهای مرحله اول حتی مختصر رمقی هم برای ما بجای نمانده باشد و نتوانیم مرحله دوم و اصلی را ادامه دهیم؟ آیا اساساً مسیر از چیزی که سیر می‌کند جدا شدنی است؟ چنین نیست. دموکراسی بورژوائی صرفاً از آن جهت و تحت آن شرایط مطلوب است که تشکیلات طبقه کارگر (نوع تشکل مربوط به بحث دیگری است) بتواند از آن استفاده کند. بنابر این هر نوع پیشنهادی که به وجود آوردن دموکراسی بورژوائی را عملاً مقارن با نابودی تشکیل طبقه کارگر کند و یا با ایجاد توهم و سراب از تشکیل آن جلوگیری نماید، تناقض در لفظ و در معنی، دیدن یک جانب مسئله و ندیدن جانب دیگر است. این نظر نمایشگر فیتیشیسم دموکراسی، پذیرش دولت به مثابه ساختار بی‌طرف فوق طبقات - که متصوراً هم برای بورژوازی و هم کارگران دموکراسی را به ارمغان می‌آورد - است.

به گفته روز الوکزامبورگ: "سرنوشت جنبش کارگری وابسته به دموکراسی بورژوائی نیست بلکه بر عکس، سرنوشت تکامل دموکراسی وابسته به جنبش سوسیالیستی است".

احمقانه و عوامفریبانه خواهد بود اگر از این گفته چنین استنتاج شود که گوئی نسبت به دموکراسی بورژوائی بی‌اعتنائی شده است، و بین آن و شکل‌های مستبدانه دولت بورژوائی تفاوتی گذارده نشده است. شیدانه خواهد بود اگر گفته شود روز الوکزامبورگ هم بعلت داشتن چنین نظری "در حقیقت کمک رساننده به اردوی غیردموکراتیک بوده است". هر کمونیستی برقراری دموکراسی بورژوائی را ده‌ها بار بهتر از استبداد بورژوائی می‌داند ولی تنها به این دلیل و به این خاطر که بهتر می‌تواند فعالیت کند تا آن را نابود نماید. راهی که برقراری دموکراسی بورژوائی را **فی‌نفسه**، بدون بررسی شرایط برای تشدید مبارزه طبقه کارگر، بدون اقدام به افشاء ماهیت بورژواها می‌طلبد، راه ایده‌آل و مورد تبلیغ سرمایه‌داری است. در بهترین حالت حاکی از داشتن دید انقلاب مرحله‌ای، مرجوع داشتن منافع بورژوازی بر منافع طبقه کارگر و قائل شدن رسالت دموکراسی صرفاً برای بورژوازی است. این راه، راه کمونیست‌ها نیست.

بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که دید انقلاب مرحله‌ای چگونه در تحقق خود نقض غرض متصور است. چگونه پیش شرط انقلاب (مرحله‌ای) را حتی به قیمت انحراف طبقه کارگر می‌طلبد و چه

¹² - این تازه "بهترین" تفسیر از عملکرد استالین است. بسیاری از محققین عقیده دارند که هدف اصلی استالین به قدرت رسیدن حکومت‌های بورژوالیبرال بود تا روابط حسنه دیپلماتیک و اقتصادی با شوروی داشته باشند، و نه تصور بهبود شرایط مبارزه طبقه کارگر تحت دموکراسی بورژوائی. اصرار وی بر پذیرفتن در بست شعارهای بورژوازی لیبرال توسط احزاب کارگری (در جبهه‌های ضد فاشیست)، این نظر محققین را بسیار قابل تعمق می‌کند.

نوع سرنوشتی را در غرب و شرق - برای طبقه کارگر مقبول می‌شمارد. ریشه آن چه امروز در احزاب رویزیونیست جهان به سطح آشکار رسیده در این برداشت از تاریخ، در اکونومیسم بورژوائی و یا فالتالیستی، و در یک کلام از داشتن برداشت بورژوائی از سوسیالیسم و از دمکراسی است.

هم آنان که دمکراسی بورژوائی را ولو بقیمت نابودی تشکل‌ها و یا انحراف طبقه کارگر طلب می‌کنند و هم آنان که متصوراً برای "جلوگیری" از این انحراف دمکراسی بورژوائی را بقیمت تائید استبداد و دیکتاتوری طرد می‌کنند (چون گویا وجود فاشیسم مانع فریب خوردن توده‌ها می‌شود!)، واماندگان مکانیستی هستند که دیالکتیک را "دوگویی" میدانند. برای ذهن عقب مانده آنها، متافیزیک "این یا آن" از همه چیز راحت‌تر است. یا با دموکرات‌های بورژوا و یا با مستبدین بورژوا. یا با رهبران جبهه ملی و یا با دیکتاتوری پهلوی. حقارت را نهایتی نیست و زائد بر آن ابتذال را.

برای چنین ذهن عقب مانده‌ای میسر نیست که چگونه یک کمونیست ترجیح می‌دهد که رهبران جبهه ملی، بنا بر **نظرو شیوه خود**، با استبداد شاه مبارزه بکنند تا اینکه در خانه بنشینند، ولی در عین حال همین رهبران را که می‌خواهند بر دوش توده‌ها سوار شوند افشاء می‌کند. چگونه یک کمونیست از حق آن‌ها در مبارزه دفاع می‌کند ولی از محتوای مبارزه آنها نه تنها دفاع نمی‌کند بلکه آنها را افشاء نیز می‌کند، برای او قضیه چنین است: یا با رهبران باش (و مانند ما هر مزخرفی را که می‌گویند بپذیر و توجیه کن و همراه با آن‌ها توده‌ها را فریب بده) و یا بدان که عملاً با فاشیسم هستی. و ما می‌گوئیم که خیر آقایان! در **جدال دو بخش از بورژوازی ما با هیچکدام نیستیم**، گرچه جدال آن‌ها را با هم بنفع خود می‌دانیم، گرچه سنگ ریزه‌هایی را که جناح "دمکرات" از زاویه دید خودش بطرف رژیم مستبد می‌اندازد ما از زاویه دید **خودمان** مفید ارزیابی می‌کنیم اما ما در عین حال سنگ‌های بزرگی را هم که هر دو در مقابل طبقه کارگر می‌اندازند ندیده نمی‌گذاریم و با آن مبارزه می‌کنیم. آن‌ها را افشاء می‌کنیم. آیا به نظر شما آقایان ما هنوز یا با "این" هستیم یا با "آن"!!

بگفته لنین: "تلاش کائوتسکی برای اینکه قضیه را چنین وانمود سازد که گویا افرادی هستند که نفرت به دمکراسی" را موعظه می‌کنند و غیره، فقط موجب تبسم می‌گردد". آیا این آقایانی که ۶۰ سال بعد از کائوتسکی هجویات او را بعنوان کشفیات جدید تکرار می‌کنند چیزی بیش از پوزخند حقارت آمیز می‌طلبد؟

آن چه در بالا آمد تکیه اساسی و شالوده "مستحکم" استدلالات مدافعین "رهبری"، مبلغین کمک به "بورژوازی ملی"، و هواداران "آزادیخواهان" ما فوق طبقات بود. و حال اگر در نظر گرفته شود که "رهبران آزادیخواه" صرفاً پس از ارائه دکترین کارتر به جنب و جوش افتادند و خواستند که بپیم مساعادت "افکار عمومی جهان"، با **تطمیع و تهدید**، با تحبیب و ارباب، بر دوش توده‌های معترض خلق سوار شوند، به میزان فصاحت و درجه ابتذال این مدافعین، این کمک رسانندگان، و این هواداران پی‌خواهیم برد.

رد و افشاء این گرایش‌های توجیه‌گر، اکنون بیش از هر زمان دیگر ضروری است. یکبار پس از ۱۵ خرداد تصور شد که از آن‌جا که بی‌کفایتی بورژوازی بومی عیان شده افشاگری ضروری نیست و باید کوشش را متوجه بوجود آوردن سازمان‌های انقلابی کرد. این تصور به خطا بود - و

ما خود نیز در این قصور قابل ملامتیم¹³. جنبش کمونیستی ایران تا زمانی که متعذرین بورژوازی، مدافعین سازش طبقاتی و دوستداران "دموکراسی ناب" را طرد نکرده است، هربار با پیدا شدن شرایط جدید دچار همین نوع سردرگمی خواهد شد که در چند ماه گذشته شاهد آن بودیم. علی‌الخصوص که این متعذرین در زنگ عوض کردن ید طولائی دارند و هر لحظه امکان خزیدن در پوست شیر را فراهم می‌بینند. در گذشته این کار را کردند مجال مجدد نباید داد. بویژه آن که وسعت شورش توده‌ای اخیر امروز زمینه مادی مناسب را برای "رادیکال" شدن موسمی و مجدد آن‌ها بدست داده است و پاره‌ای از کسانی که دیروز مبارزین را "شیشه شکن" می‌خواندند امروز "هوس" چپ شدن کرده‌اند و قطعاً فردا از همه بیشتر هایشوی خواهند نمود.

خلاصه می‌کنیم:

ادامه حرکت سیاسی در ایران دو بخش محافظه‌کار و مسالمت جو را علناً از هم تفکیک کرده است. این بلوک بندی تا اندازه زیادی مقارن تقسیم بندی راست و چپ است. در راست نیروهائی قرار دارند که حاضرند با رژیم کنونی کار کنند و خواست اساسی‌شان به تقلیل استبداد و شریک در حکومت خلاصه می‌شود. در چپ نیروئی هستند که به **دلایل مختلف** خواستار سرنگونی رژیم می‌باشند. خطوط تمایز این گروه هنوز به نهایت خود نرسیده است. با آن‌که مردم در مبارزات اخیر بطور قطعی دست رد بر سینه مسالمت جویان و سیاست بازان زدند، و با آن‌که "رهبران" حتی در میان خود و پیروان خود نتوانستند حداقل هماهنگی را بوجود آورند، معذا هنوز این امکان وجود دارد که به وسائل مختلف این نیروها خود را به مردم تحمیل کنند و تراژدی‌های گذشته را تکرار نمایند. کوشش و پیگیری نیروهای چپ قادر خواهد بود که تقسیم بندی‌های سیاسی موجود را متناسب با مرحله رشد نیروهای مولده در ایران و ضروریات کنونی کند و از ادامه نهادهائی که متعلق به دوران دیگری بوده و سعی در تحمیل خود به دوران جدید دارند جلوگیری نماید.

جنبش توده‌ای

۱ - علل و انگیزه‌ها

پس از ۱۵ خرداد، تشدید گردش سرمایه و تبدیل ثروت‌های راکد به سرمایه، رونقی - ولو کوتاه مدت - در زمینه‌های اقتصادی بوجود آورد. عدم شناخت اپوزیسیون از شرایط جدید و نتیجتاً سردرگمی و انفعال آنان و بنا بر این عدم ارائه آلترناتیو، دست رژیم را در سرکوب جنبش باز گذارد. هنگامی که به پایان رسیدن امکانات مخلوق انقلاب سفید و رسوا شدن برنامه‌های آن، همراه با شروع و ادامه مبارزات انقلابی مسلحانه، رژیم را در اوائل سالهای ۷۰ میلادی در وضع دشواری قرار داده بود ناگهان ازدیاد فوق‌العاده در آمد نفت، منبع جدیدی در اختیار رژیم قرار داد. رژیم قادر شد که با صرف بخشی از درآمد نفت سوراخ سنبه‌ها را موقتاً پر کند و چشم انداز رفاه اقتصادی را در برابر خرده‌بورژوازی و بخشی از کارگران متخصص قرار دهد درست قبل از

¹³ - ما چهار سال پیش (بهار ۵۳) در نقد به "طرح تحقیقی در باره بورژوازی ملی ایران" از چریکهای فدائی خلق، نظر خود را نسبت به این مسئله و آرزوها و جامطلبی‌های رهبران - با آن‌که در آن زمان ساکت و ظاهراً فراموش شده بودند. و خطراتی که از جانب آنان در آینده متوجه حرکت مترقی اجتماعی بود ابراز داشت (این نقد به عنوان ضمیمه شماره یک دفتر "بحران سیاسی و اقتصادی رژیم" چاپ شد). معذا در این مورد نیز مانند همه موارد گذشته - که نسبت به آن‌ها از خود انتقاد کردیم - بخاطر موقعیت خاصی که در آن قرار داشتیم مسئله را در حد علنی ابراز نکرده و در محدوده روابط دو سازمان نگاه داشتیم.

از دیاد در آمد نفت در سال ۱۹۷۳، وضع اقتصادی به حدی وخیم شده بود که بیش از ۳۰۰ تاجر از بازار ظرف چند ماه ورشکست شدند. از دیاد در آمد نفت از یک جانب، و عدم توجه کافی به امر تبلیغ سیاسی و سازماندهی از جانب اپوزیسیون مترقی موجب عدم رشد حرکات اعتراضی توده‌ای شد. اما امروز امکانات تطمیعی و تحمیقی رژیم به حداقل رسیده است. در آمد نفت گرچه هنوز بالاست ولی از یک سو طماعان دیگری - بخش غیر نظامی امپریالیسم - را در کنار چپاول گران دیرین در انتظار خود دارد و از سوی دیگر رشد بوروکراسی و میلیتاریسم رژیم بخش فزاینده‌ای از آن را به خود اختصاص می‌دهد. توسعه بوروکراسی^{۱۴} بنا بر قوانین "توسعه به اندازه وقت" و "توسعه به اندازه منابع" است. از آن جا که توسعه منابع رژیم ایران عمدتاً به صورت از دیاد در آمد نفت - پول، و نه سرمایه - بوده است، بوروکراسی بر حسب میزان پول موجود، گسترش غیر قابل بازگشت می‌یابد تا زمانی که اثرات از دیاد پول را کانلم‌پکن کند.^{۱۵} این امر تا اندازه زیادی در ایران انجام گرفته است. عقب ماندگی جامعه و وجود سلطنت مستبد قرون وسطائی نیز طبعاً اثرات خود را بر گسترش بوروکراسی بحد وسیعی گذارده است. توسعه بوروکراسی، شیوع فساد^{۱۶} را همواره بدنبال دارد و این نیز بحد وسیع در ایران رایج است. در یک کلام گسترش منافع رژیم کمک موثری به رشد سریع بوروکراسی و میلیتاریسم - و لهذا سلطه بلامنازع بخش بوراکرات - نظامی بر جامعه (که مطابق خواست امپریالیسم جهانی بود) کرد و فشار ناشی از آن در همه بافت‌های جامعه ریشه دواند.

علاوه بر این عوامل، انتقال **عوارض بحران تورمی** - رکودی سرمایه‌داری جهانی به ایران، گرانی^{۱۷} و عدم اطمینان ناشی از آن، موجب شد که اضافه درآمد پاره‌ای از اقشار و طبقات در معرض تهدید قرار گیرد. در چنین شرایطی بود که تغییر استراتژی امپریالیسم، به دلائلی که قبلاً ذکر کرده‌ایم، تاثیر وافر خود را گذاشت.

۲ - آرایش نیروها

کارگران، دهقانان و خرده‌بورژوازی فقیر و سنتی بالتبع قربانیان این بحران بودند ولی علاوه بر آن‌ها آن بخش از خرده‌بورژوازی مرفه نیز که شرایط زندگی خود را با چشم انداز درآمد روبفزون تطبیق داده بود، هنگامی که مشاهده کرد میزان از دیاد در آمدش مطابق با میزان از دیاد انتظارات نیست، در صف ناراضی‌ها - ولو بطور موقت - قرار گرفت. در مورد سرمایه‌داران خصوصی قبلاً صحبت شده است و احتیاج به تکرار نیست. ایضاً در مورد نیروهائی که بعزل روبنائی و یا ایدئولوژیک مبارزه میکنند قبلاً توضیح داده ایم اما از آنجا که این عوامل اخیر در جریانات کنونی بسیار بارز بوده‌اند توجه به آن‌ها را ضروری می‌بینیم.

^{۱۴} - طبیعی است که منظور بوروکراسی در جوامع سرمایه‌داری است.

^{۱۵} - در گذشته توجهی به این مسئله در زمینه اقتصاد حاشیه‌ای و عوارض آن برای رژیم ایران و چشم اندازهایی که برای انقلاب می‌گذاشت مطلقاً صورت نه گرفته است و برعکس توهماتی مانند پیدایش "سرمایه اتونوم" ایرانی (و عرب) و نظرات شکل نگرفته شکست طلبانه مانع از مشاهده واقعیات و پیش بینی حرکات اخیر بوده است. اکنون که واقعیات ملموس شده‌اند انتظار بررسی جدی از جانب اپوزیسیون ایران نابجا نیست.

^{۱۶} - در اینجا صرفاً به فساد ناشی از رشد بوروکراسی اشاره شده است ولی نکته پیداست که گسترش سرمایه‌داری دفورمه و سرطانی، برنامه‌های انتخاب و حساب شده رژیم و امپریالیسم در موارد خاص و ... همه تاثیرات خود را داشته‌اند. به هر حال این عارضه فساد چنان ابعاد باور نکردنی در ایران بخود گرفته است که حتی رژیم نیرو مدعی شده است که مبارزه با آنرا برای رشد جامعه حیاتی میدانند (و بنا بر این آن را در کنار سایر مسائل "حیاتی" بعنوان بندی از انقلاب سفید در آورده است).

^{۱۷} - در نوشته‌های قبلی توضیح دادیم و تکرار نمی‌کنیم که تنها بخشی از گرانی و عدم تامین و اطمینان کنونی ناشی از عوارض بحران جهانی است. قسمت مهمی از آن مربوط به برنامه و یا عوارض برنامه‌های رژیم است.

بارز بودن این عوامل و بخصوص مسئله مذهب، به اندازه‌ای بوده است که در پاره‌ای از موارد نحوه بروز نارضائی با علت نارضائی اشتباه گرفته شده است. حرکات توده‌ای وسیع بدنبال جریانات قم - که خود بدنبال اعتراض به توهین به آیت‌اله خمینی بود - بوجود آمد و عکس‌العمل نسبت به حملات وحشیانه رژیم به مردم و طلاب قم در سراسر جامعه منعکس شد. اما بجز کسانی که دیده به ظواهر دارند کسی نمی‌تواند منکر شود که مسئله توهین به مذهب تنها جرقه‌ای بود که انبار باروت - باروتی از خشم را - که در اثر بحران اقتصادی و سیاسی انباشته شده بود منفجر کرد. این انبار دیر یا زود منفجر می‌شد. مسئله مذهب تنها یکی از احتمالات برای انفجار می‌توانست باشد. رژیم بار و بارها چنین توهین‌هایی کرده بود و روحانیون سال‌ها از مردم مبارزه علیه رژیم را خواسته بودند ولی هیچ گاه جریانی بصورت فعلی واقع نشد.¹⁸

در همین زمینه چند نکته قابل ملاحظه است:

در این جریان روحانیون قد علم کرده‌اند که قابل توجه است. در این میان افرادی را می‌توان یافت که هنگام اسارت و تبعید آیت اله خمینی که موجب اعتراض عده‌ای از مراجع تشیع شد سکوت کردند و بشکرانه آن سکوت مورد توجه و مخاطب تلگراف‌های رسمی قرار گرفتند.¹⁹ کسانی که هم زمان با شهادت آیت اله سعیدی در سال ۴۹ در زیر شکنجه رژیم، تلگراف به شاه در تشکر از کمک او به "استحکام مبادی اسلام" زدند ولی اکنون ناگهان در دفاع از آیت اله خمینی و طلاب قم و اسلام قدم به پیش می‌گذارند و رژیم را تهدید می‌کنند. در چنین وضعی یا باید معتقد بود که چنین افرادی ناگهان تغییر موضع داده‌اند و یا اینکه باور داشت که مشاهده زمینه مناسب عامل اساسی اعتراضات آنان بوده است. این مسئله بویژه از این جهت قابل تعمق‌تر می‌شود که توجه حمله به کمونیسم جزء لایتنجای کارزار این افراد را تشکیل داده است و فشارهایی که این افراد در ایران و در خارج از ایران برای تشدید مقابله کمونیست‌ها و مذهبی‌ها در ماه‌های اخیر وارد آورده‌اند، بطور وسیع تشدید یافته است.

این امر که پاره‌ای از روحانیون واقعاً مبارز نیز در جریانات اخیر درگیر همین کارزار ضدکمونیستی شده‌اند نباید پرده بر روی ماهیت حملات انواع شریعتمداری و صدر به کمونیست‌ها بیندازد. در مورد روحانیون مبارز، علت اساسی، اشتباه فاحش آنان در تعمیم رویه ضد انقلابی سازمان "مجاهدین" در کشتن مسلمانان معتقد، به کمونیست‌ها است. خالوقربانیسم جدید اینبار نیز بحساب کمونیست‌ها گذشته شده و موجب تفرق و خصومت در اردوی مبارزین ضد رژیم شده است. جنگ و جدال دشمن شاد کن در زندان‌ها بین پاره‌ای از کمونیست‌ها و مذهبی‌ها بحدی بوده است که حتی افراد برجسته‌ای نظیر آقای ربانی را به کارزار مبارزه علیه کمونیست‌ها کشانده است. علاوه بر اثرات اقدام مشخص "مجاهدین"، سکوت فرصت طلبانه و حتی تائیدهای اولیه و ریاکارانه عده‌ای در خارج از کشور از "تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدی" و نادیده گرفتن مسئله اعدام مسلمانان موجب کمک به اشاعه این تصور در میان مسلمانان شد که کمونیست‌ها این قبیل

¹⁸ - در همین زمینه وجود حرکات وسیع توده‌ای در مناطقی از کشور که مردم آن سنی هستند (مانند کردستان) و تبعاً از مراجع اقتداء تشیع از لحاظ مذهبی تقلید نمی‌کنند نشانه دیگری از زیربنائی بودن موجبات نارضائی و اعتراضات اخیر است.

¹⁹ - مرسوم بوده است که رژیم پس از درگذشت مرجع تقلید یا مخاطب قرار دادن فرد خاصی او را بطور نیمه رسمی مرجع تقلید جدید می‌شمارد. این کار الزاماً جنبه نیمه رسمی دارد چون مرجعیت در تشیع نه انتخابی (به مفهوم رای دادن) و نه انتصابی است بلکه توسط اقبال مسلمانان مستقر می‌شود.

کارها را مجاز می‌دارند و هم از یک قماشند.²⁰ بهر حال هنگامی که کارزار شروع شد و فشارها وارد آمد مسئله گسترش پیدا می‌کند. موضع گیری‌های اخیر آیت الله خمینی آخرین شاهد گسترش این کارزار است. کارزاری که برنده آن نه کمونیست‌ها و نه مسلمانان مبارز هستند.

این امر که ابعاد این مسئله به کجا خواهد کشید معلوم نیست. یادآوری اقدامات غیر دموکراتیکی که در گذشته هم بنام مذهب و هم بنام کمونیسم انجام شده است، و نشان دادن این امر که اشتباهات فرقه‌ای را به کل ایدئولوژی نباید تعمیم داد بی‌فایده نیست اما به تنهایی تعیین کننده نیز نیست. اگر چیزی بتواند این کارزار دشمن شاد کن را تخفیف بخشد احساس مسئولیت یکایک مبارزین در قبال خلقی است که به این آتش می‌سوزد. تحریک نشدن، عکس‌العملی نبودن و حفظ خونسردی انقلابی. آنچه در هفته‌های اخیر در دانشگاه‌ها اتفاق افتاده است، در جمع خوشبین کننده نیست ولی در عین حال نشان آن دارد که لااقل عده‌ای هشیار وجود دارند و از تشدید خصومت جلوگیری می‌کنند.

بجز عامل اعتقادات مذهبی، علل دیگری نیز در بارز شدن اثر بخشی روحانیون در مبارزات اخیر موثر بوده است. بنظر می‌رسد که مهمترین عامل بارز شدن روحانیون به مثابه یک آلترناتیو در مقابل سایر آلترناتیوهاست. آلترناتیوهای موجود، رهبری جبهه ملی، و تا اندازه‌ای کانون نویسندگان هیچ یک به نیازهای مردم جواب ندادند. تاکیدیهای مکرر بر مسالمت جوئی کار در چهارچوب مجاز موجود، کمتر نیروئی از انبوه ناراضیان و عاصیان را ارضاء می‌کرد. روحانیان، خاصه روحانیون فقیر که در تماس دائمی با مردم بسر می‌برند، آلترناتیو مناسب‌تری را رهبری حرکت و تعرض توده‌ای ارائه دهد. بعلاوه در فقدان هرگونه سازماندهی وسیع، چه از جانب نیروهای رفرمیست و چه از جانب انقلابیون، وجود ارتباطات شبه سازمانی بین روحانیون، و روحانیون و مردم، عامل مهم دیگری در برجسته کردن نقش روحانیون بود.

۳ - مشخصات جنبش اخیر

از آن چه گفته شد مشخصات جنبش اخیر را به موارد زیر می‌توان شمرد.

الف - توده‌ای بودن در حدی که در دهه‌های اخیر معادلی نداشته است.

ب - خود جوشی - عامل اساسی حرکت جوششی توده‌ها بحران اقتصادی و سیاسی بوده است این حرکت توده‌ای عکس‌العمل مستقیم استثمار و ستم سرمایه‌داری است و نه نتیجه فعالیت سازمان یافته نیروهای اپوزیسیون.

ج - همه اقشار زحمتکش و حتی بخشی از خرده‌بورژوازی مرفه در حرکت شرکت داشته‌اند. کارگرانی که همراه با سایر اقشار در این حرکت شرکت دارند خواسته‌های خود را در سطح دموکراتیک و سیاسی مطرح کرده‌اند. حرکت هنوز به کارخانه‌ها به سطح ارائه خواسته‌های مطالباتی و سطح ویژه کارگران منتقل نشده است.

²⁰ - پس گرفتن‌های اخیر تائیده‌های فرصت طلبانه اولیه عده‌ای از مجاهدین، به مثابه نوشداروی پس از مرگ سهراب تنها بدر "راحتی وجدان" تائید - تکذیب کننده‌ها می‌خورد و بس. هنگامی که جرم انجام شده بود، سکوت و تائید، اکنون که هنگام تحمل مجازات است فریادها بلند می‌شود که "ما نبودیم"، "مجاهدین" بد کردند" و الخ. برای عده‌ای تنها اظهار نظر در مورد استالینیزم در شوروی "تاریخاً" معنی دارد ولی زمانی که همین اعمال ضد انقلابی در جلو چشم آن‌ها واقع می‌شود به نابینائی دچار می‌شوند. اما گناه شاهد منفعل جرم، چندان کمتر از مجری نیست.

د - قهر آمیز بودن - این حرکت از جهت طرد شیوه‌های مسالمت جویانه و توسل به قهر در سطح توده‌ای و سراسر کشوری در تاریخ معاصر بی‌نظیر است. بجز جنبش مشروطه که مشخصات دیگری داشت، هیچ جنبش تا کنون به این شدت آگاهی مردم را به بی‌کفایتی "تظاهرات مسالمت آمیز" و لزوم توسل به قهر و تهاجم، نشان نداده است. در این زمینه، سنتی که مبارزه مسلحانه انقلابیون در سال‌های اخیر بوجود آورده بدون تردید مهمترین و تعیین کننده‌ترین اثر را داشته است، و تردیدی نیست که وجود قهر در همین جنبش توده‌ای در تجدید تولید آگاهی به ضرورت توسل به آن در آینده نقش اساسی را بازی خواهد کرد.

چشم انداز

با توجه به تضادهای غیرقابل حل جامعه و محدود بودن امکانات رژیم حتی در حل عوارض اقتصادی، با توجه به بحران جهانی سرمایه‌داری و مشکلات عدیده آن، با توجه به توده‌ای بودن و تهاجمی بودن مبارزات اخیر، بدون فرو افتادن در دام خوشبینی زیاده از حد و غلو، می‌توان با اطمینان گفت که چشم انداز ادامه و رشد مبارزه توده‌ای رادیکال و چپ در دهه‌های اخیر هرگز به این روشنی نبوده است. ممکن است تظاهرات **خارجی** جنبش خفت و شدت یابد ولی موجی که شروع شده است ادامه خواهد یافت. زیرا اگر رژیم به فرض محال به لیبرالیزسیون تن دهد شرایط مبارزه تسهیل خواهد شد و اگر به روش کنونی ادامه دهد تنها شدت و عمق این بحران و یا بحران آینده را خواهد افزود. بدین جهت است که برنامه ریزی دراز مدت سیستماتیک، تعیین خطوط مبارزه، طرد قاطع عناصر و شیوه‌های مبارزه سنتی، خط کشی با بقایای گرایش‌های راست و استحکام صفوف چپ مستقیماً در دستور کار نیروهای مبارز قرار دارد. استقرار نهائی مناسبات سرمایه‌داری و پایان درد زایمان و تشنج‌های ناشی از آن، بروز و تشدید تشنج‌های ناشی از تضادهای ماهوی سرمایه‌داری و وابستگی ایران به امپریالیسم جهانی، راه را برای تشدید مبارزه طبقاتی هموارتر از گذشته کرده است. حرکات اعتراضی توده‌ای در این یا آن شکل ادامه خواهد یافت، آمادگی نیروهای چپ و انقلابی یکی از شرایط ضروری برای کمک به بلوغ این حرکات اعتراضی و کانالیزه کردن آن‌ها در مسیر مبارزات طبقاتی ویژه خواهد بود.

به امید آینده

انتشارات

- ۱- پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران.
- ۲- نکاتی در باره پروسه تجانس.
- ۳- پروسه تجانس، تبادل نظر بین سازمان چریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی (دفتر اول).
- ۴- استالینسم، تبادل نظر (دفتر دوم).
- ۵- اندیشه مائوتسه‌دون و سیاست خارجی چین (دفتر سوم).
- ۶- مرحله تدارک انقلابی.
- ۷- مدخلی بر اقتصاد سیاسی (والیه - سالاما).
- ۸- مشکلات و مسائل جنبش.
- ۹- بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ
- ۱۰- چه نباید کرد؟ نقدی بر گذشته و رهنمودی برای آینده.
- ۱۱- جنگ لبنان (انتشارات مشترک گروه اتحاد کمونیستی و جبهه آزادیبخش فلسطین).
- ۱۲- آنتی دورینگ.

Box 4076

17104 SOLNA

SWEDEN

نشانی پستی